

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سی و یکم ۱۳۹۷/۰۹/۱۰

موضوع: «اجتهاد» و «تقلید» از دیدگاه فریقین (۶) - اجتهاد در سنت

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقرية الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله

پرسش:

این فرمایش پیامبر (صلی الله علیه واله) در مورد جیش «اسامه» سند صحیح دارد؟

پاسخ:

این مطلب را فقط «شهرستانی» در «ملل و نحل» آورده. این معتبرترین شان است. عمده بحثها به ایشان بر می گردد.

این عبارت «لعن الله من تخلف عن جیش اسامة» در میان قدما فقط در «ملل و نحل» است. غیر از «ملل و نحل» هیچ کس نقل نکرده است. ما خیلی در این مورد تحقیق کردیم.

«شهرستانی» هم مورد اعتماد آقایان اهل سنت است، «شهرستانی» از فحول اینها است. او کسی است که رویش حساب باز می کنند و ایشان هم این قضیه جیش اسامه را به صورت قطعی نقل می کند

پرسش:

آیا «شهرستانی» معتزلی بود؟

پاسخ:

نه، اتفاقاً ایشان معتزلیها را خیلی مذمت کرده، مثلاً «نظام» و عده ای دیگر را شدیداً مذمت کرده است شما ببینید در رابطه با هجوم به خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها) وقتی که نقل می کند:

«ان عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى القت الجنين من بطنها»

الملل والنحل ، اسم المؤلف: محمد بن عبد الكريم بن أبي بكر أحمد الشهرستاني الوفاة: ٥٤٨ ، دار النشر : دار

المعرفة - بيروت - ١٤٠٤ ، تحقيق : محمد سيد كيلاني، ج ١، ص ٥٧

از «نظام» مطلب را نقل می کند و آبرو و حیثیتی در «نظام» نمی گذارد، نسبت به شیعه هم هرچه از دهنش در آمده گفته است.

از آن طرف هم «ابن حجر» در «فتح الباری» دارد که «عمر» و «ابابکر» در داخل جیش «اسامه» بودند؛ یعنی می رفتند و می آمدند، یعنی جزء کسانی بودند که تخلف می کردند. و این ها را به عنوان متخلفین از جیش «اسامه» می آورد. اما آقایان می گویند که این ها در مدینه بودند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) این ها را استثناء کرده بود، اصلاً به جیش «اسامه» نرفتند.

پرسش:

آیا روایتی داریم که «احمد بن حنبل» نقل کرده باشد که پیامبر اسلام فرموده است: خداوند روح من و روح علی را چهار صد هزار سال قبل از خلقت آدم، خلق کرده بود.

پاسخ:

بله این مطلب فراوان است، این را هم شیعه و هم سنی دارد. «احمد» این مطلب را در «فضائل الصحابة» دارد، «فضائل الصحابة» اعتبارش از «مسند احمد» بیشتر است؛

«انا وعلي نورا بين يدي الله عز وجل قبل ان يخلق آدم بأربعة عشر ألف عام»

فضائل الصحابة، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيباني الوفاة: ٢٤١، دار النشر: مؤسسة الرسالة -

بيروت - ١٤٠٣ - ١٩٨٣ ، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. وصي الله محمد عباس، ج ٢، ص ٦٦٢، حديث ١١٣٠

ما این همه روایت صریح در خلافت، وصایت و امامت داریم، قضیه خیلی روشن است مثل این می‌ماند که شما برای روز بودن روز بیاید استدلال کنید. قضیه در این حد روشن است؛ ولی متأسفانه این‌ها خودشان را به خواب زده‌اند.

من بارها عرض کردم بحث هدایت چیزی نیست که دست بشر باشد خداوند می‌فرماید:

(فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ)

خدا هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) گمراه، و هر کس را بخواهد (و لایق بداند) هدایت می‌کند!

سوره فاطر (۳۵): آیه ۸

هدایت دست ما نیست. «هدایت» هم یک وقت هدایت تفضلی است، که خدای عالم تفضل کرده بدون هیچ سبب‌ای عملی! امثال ما که بدون این‌که عملی برای خدا انجام داده باشیم، خدا نعمت توحید، رسالت و ولایت را به ما داده است.

یک دفعه هم است افراد کارهای خوبی انجام می‌دهند، یک ترحمی به یک بیچاره‌ای می‌کنند، یا به یک حیوانی و خدای عالم به برکت آن کارشان، هدایت را نصیب‌شان می‌کند. مثل همین صدها و هزاران نفری که هر روز مستبصر می‌شوند.

همین چند روز قبل برایم نقل کردند یکی از ایزدی‌های عراق که دانشجو بوده تحقیق می‌کند و می‌فهمد اسلام حق است می‌آید مسلمان می‌شود. بعد تحقیق می‌کند و می‌فهمد شیعه حق است و شیعه می‌شود.

ایزدی‌ها هم طوری است که اگر یک نفر از دین بر گردد، به هر نحوی باشد او را مرتد می‌دانند و قتلش را هم واجب می‌دانند؛ یعنی طرف اگر پدر باشد فرزندش از این دین بیرون برود فرزند را می‌کشد. فرزند باشد پدر را می‌کشد، زن باشد شوهر را می‌کشد، شوهر باشد زنش را می‌کشد. اصلاً قتلش را از اوجب واجبات می‌دانند.

این بنده خدا از منطقه‌شان فرار می‌کند، به ترکیه می‌رود و از ترکیه به ایران می‌آید و در «جامعه المصطفی» تحصیل می‌کند. برایم گفتند ارشدش را هم گرفته است، برادرش که فهمیده که ایشان در قم است، چند بار از عراق این‌جا آمده

که ایشان را پیدا کند و در خیابان و جایی تکه تکه کند و بکشد و برگردد.

پرسش:

پس اگر شنیدیم داعش این‌ها را اسیر کرده و در بازار برده فروشان فروخته خیلی غصه نخوریم.

پاسخ:

نه، این‌ها هم انسان هستند. فرمود:

«إِمَّا أَحْ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ»

شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (للصبحي صالح)، هجرت - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق، ص ۴۲۷.

همین اندازه که در آیین خودشان یک تعصبی دارند خوب است! این را بر گرفته از آیین و دین خودشان می‌دانند، این‌ها هرچه باشند از نظر رأفت و رحمت هزار مرتبه از وهابی‌ها ارزشش‌شان بیشتر است.

در هر صورت...

بحث ما در رابطه با «اجتهاد» و «تقلید» بود، «اجتهاد» در لغت و «اجتهاد» در قرآن را بحث کردیم تمام شد. بحث بعدی «اجتهاد» در سنت است. در این موضوع یک روایت از اهل سنت و چند روایتی هم از ائمه (علیهم السلام) آوردیم. عمده روایتی که اهل سنت «اجتهاد» را و مخصوصا اجتهاد صحابه را به آن مستند می‌کنند روایت «معاذ» است.

البته ما «اجتهاد» نبی مکرم اسلام را هم بحث خواهیم کرد که آیا واقعا ایشان «مجتهد» بوده یا نه؟ یک بحث خیلی مفصلی است، شاید ما یک هفته بحث‌های دیگرمان را هم تعطیل کنیم و اجتهاد پیامبر را در چهار- پنج جلسه بحث کنیم.

گفتیم عمده استناد این‌ها در باب اجتهاد صحابه، روایت «معاذ» است. اولین کسی را که من دیدم این را نقل کرده است «طیالسی» متوفای ۲۰۴ است. بعد از او «ابن ابی شیبیه» نقل کرده و «ابن سعد» در طبقات نقل کرده است.

عبارتش هم این است که پیغمبر وقتی معاذ را به «یمن» فرستاد، -البته حضرت سه نفر را به «یمن» فرستاده است، «ابوموسی اشعری»؛ «معاذ»؛ و امیرالمؤمنین (سلام الله علیه).

امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) هم سه بار به «یمن» مسافرت کرده است. یک مرتبه برای فتح «یمن»؛ مرتبه دوم برای قضاوت؛ و دفعه سوم هم برای گرفتن وجوهات شرعی و زکوات و صدقات!

در قضیه «غدیر» هم اینها آمدند این بحث مسافرت به یمن را مطرح کردند. «ابن کثیر» واقعا این قضیه مسافرت حضرت علی (علیه السلام) به «یمن» را نفهمیده. می‌گوید حضرت به «یمن» رفته بود، در آنجا با صحابه درگیر شد، صحابه نسبت به علی (علیه السلام) حرف‌های می‌زدند، پیامبر در منطقه «غدیر» جمعیت را جمع کرد و گفت مردم! علی آدم خوبی است از او ناراحت نباشید و کدورت‌ها از دل صحابه بیرون رفت. می‌گوید: کل قضایای «حدیث غدیر» یعنی همین! ولی این که کدام سفر است؟ و قضیه چیست؟ را باز نمی‌کند.

جالب است که زینی دحلان می‌گوید: سفر امیرالمؤمنین به «یمن» در سال ۸ هجری بوده است، ولی قضیه «غدیر» سال دهم هجری است. یعنی دو سال فاصله بین سفر امیرالمؤمنین و قضیه «غدیر» است، البته ایشان هم متوجه نشده است!

من یک روز از آیت الله میلانی چند تا سوال درباره سفر داشتم، یک توضیحاتی برای ایشان دادم، ایشان گفت فلانی! بررسی‌های شما بیش از من است، من خودم هم در رابطه با مسافرت امیرالمؤمنین به «یمن» تحقیق گسترده نکردم.

«سازمان حج» یک کتاب کوچک ۲۰۰-۳۰۰ صفحه‌ای حدود ۱۰-۱۵ سال قبل از ما به نام «شبهه جیش الیمن» چاپ کرد، در آنجا ما «کل ما یرتبط» به مسافرت امیرالمؤمنین به «یمن» را ذکر کردیم. شاید اولین بار بود که به این شکل و به این تفصیل قضیه مسافرت امیرالمؤمنین به «یمن» در آنجا مطرح شد.

دوستان می‌توانند بگیرند و مطالعه کنند و فایل این کتاب هم در سایت «موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر» است. البته ما یک مقداری مفصل‌ترش را در کتاب «نقد اصول مذهب شیعه» جلد دوم در جواب «قفاری» آوردیم.

در هر صورت...

می‌گوید «معاذ» برای قضاوت به «یمن» رفت، حضرت فرمود:

«كيف تقضي إن عرض لك قضاء أقضي بكتاب الله قال فإن لم تجد في كتاب الله قال أقضي بسنة رسول الله فإن

لم تجد في سنة رسول الله»

در یمن چگونه قضاوت می کنی؟ گفت: به کتاب خدا. فرمود: اگر در کتاب خدا پیدا نکردی؟ گفت: با سنت

پیامبر.

فرمود: اگر در سنت رسول الله نیافتی چه کار می کنی؟ گفت:

«قال أجتهد رأيي لا آلو»

به اجتهاد خودم عمل می کنم و کوتاه نمی آیم و تمام توانم را به کار می گیرم.

مسند أبي داود الطيالسي، اسم المؤلف: سليمان بن داود أبو داود الفارسي البصري الطيالسي الوفاة: ٢٠٤، دار

النشر: دار المعرفة - بيروت، ج ١، ص ٧٦، ح ٥٥٩

پرسش:

آیا داستان امیرالمؤمنین در جریان سفر به یمن و بحث با صحابه بر سر تقسیم غنایم صحیح است؟

پاسخ:

عرض کردم، یک مرتبه سال ۸ هجری حضرت برای فتح «یمن» می رود که آنجا «خالد» رفته بود سه ماه - چهار ماه

هم آنجا بود هیچ کاری هم نتوانست بکند، ولی امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) رفت و بدون هیچ خونریزی «یمن» را

فتح کرد، غنایم زیادی هم به دست آورد.

غنایم را داشتند تقسیم می کردند لذا قرعه کشی کردند. البته این چیزی است که آنها دارند نقل می کنند. در تقسیم

غنایم و قرعه کشی، وقتی اموال بنی هاشم را قرعه کشی کردند، آمدند شمردند که چند تا شتر بوده و چند تا کنیز بوده و

چند تا فرش بوده و کنیز هم به نام امیرالمؤمنین افتاد.

آن‌ها دارند نقل می‌کنند که امیرالمؤمنین - فدایش بشوم - با این کنیز کارهایی کرد، بعد غسل کرد و بیرون آمد و آب غسل از تن ایشان می‌ریخت، این را «خالد» دید و به غیرتش برخورد. لذا «بریده» را با جمعی به «مدینه» فرستاد و گفت بروید از علی ابن ابیطالب شکایت کنید؛ چون علی ابن ابیطالب داماد پیغمبر است و پیغمبر به خاطر دخترش به غیرت می‌آید، و میان علی و پیغمبر به هم می‌خورد.

این‌ها آمدند به «مدینه» و قضیه را آن‌طور که «خالد» گفته بود مطرح کردند، این قضایا همه مال سال ۸ هجری است.

«فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْعَصَبُ يُعْرِفُ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ مَا

تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي»

الجامع الصحيح سنن الترمذي ، اسم المؤلف: محمد بن عيسى أبو عيسى الترمذي السلمي الوفاة: ۲۷۹ ، دار

النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت ، تحقيق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ج ۵، ص ۶۳۲، ح ۳۷۱۲

یعنی قضیه کاملاً برعکس شد.

در هر صورت...

این قضیه برای سال هشتم هجری هست. یک مرتبه هم حضرت برای قضاوت رفته، که به پیامبر فرمود من چه کار بکنم؟ می‌گوید: حضرت یک دعایی برای من کرد و دست به سینه من گذاشت، یا به دست من فوت کرد، بعد از آن هیچ موردی تا آخر عمرم پیش نیامد، جزء این‌که تمام احکام را می‌دانستم.

البته ما تاریخ دقیق این سفر را که حضرت امیر برای قضاوت به یمن رفتند را نتوانستیم پیدا کنیم که در چه تاریخی بوده است؛ ولی مشخص است که بین سال ۸ و ۱۰ هجری بوده است.

مرتبه سوم هم حضرت برای گرفتن اموال عمومی و صدقات به «یمن» رفت که این برای سال ۱۰ هجری است. اگر اشتباه نکنم ایشان دهم ماه رمضان عازم «یمن» می‌شود، سپس در ۲۴ یا در ۲۶ ذی القعدة که پیامبر به سمت «مکه» حرکت می‌کند کسی را به «یمن» می‌فرستد و می‌گوید علی جان تو هم بیا در «مکه» به ما بپیوند.

«ابو موسی اشعری» هم در همان زمان در «یمن» بود. می‌آیند در وسط راه درگیری بین امیرالمؤمنین و صحابه ایجاد می‌شود، این‌ها اموال عمومی را مثلا شترهای که مال اموال عمومی بود را سوار شده بودند، آن حله‌ها و لباس‌ها را استفاده کرده بودند، لذا امیرالمؤمنین عصبانی شد و لباس‌ها را از تن این‌ها در آورد، لذا این‌ها آمدند در «مکه» از امیرالمؤمنین شکایت کردند. پیامبر اکرم فرمود:

«أیها الناس لا تشکوا علیا فوالله لهو اخیشن فی ذات الله وفی سبیل الله»

فضائل الصحابة، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشیبانی الوفاة: ۲۴۱، دار النشر: مؤسسة الرسالة -

بیروت - ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳، الطبعة: الأولى، تحقیق: د. وصی الله محمد عباس، ج ۲، ص ۶۷۹، ح ۱۱۶۱

من تقاضا دارم دوستان بحث «یمن» را خوب مطالعه کنند؛ یعنی اگر این جزوه ۳۰ بار مطالعه شود بازهم کم است؛ چون الان وهابی‌ها یا خود اهل سنت - اگر نگویم نود و نه درصد، نود درصدشان - وقتی که می‌خواهند از «حدیث غدیر» فرار کنند، موضوع «یمن» را پیش می‌کشند.

پس دوستان دقت کنند که مسئله فرق می‌کند. سفری که درگیری با سپاه پیش می‌آید، مربوط به سال ۸ هجری است. ولی این قضیه درگیری با یاران خودش که در حدود ۳۰ - ۴۰ نفر بودند که رفته بودند کمک حضرت بکنند تا اموال عمومی را بگیرند و خدمت پیامبر در «مدینه» بیاورند، ولی آمدند از این اموال عمومی استفاده شخصی کردند، و امیرالمؤمنین از این قضیه ناراحت شد و فرمود این اموال متعلق به عموم مردم است، مادامی که پیامبر این‌ها را تقسیم نکرده کسی حق تصرف ندارد؛ این قضیه برای سال دهم هجری هست.

در ثانی این قضیه در حدود ۱۰ - ۱۵ فرسخی «مکه» انجام شده نه در «یمن»! این قضیه مربوط به «یمن» نیست. امیرالمؤمنین داشت با کاروان می‌آمد؛ چون پیامبر فرموده بود بیا، ایشان گفت اگر پا به پای کاروان بیاید به ایام حج نمی‌رسد، لذا امیرالمؤمنین زودتر به «مکه» رسید.

روز ۵ یا ۶ ذی الحجه بود به «مکه» رسید، نزد حضرت زهرا رفت دید حضرت زهرا از احرام بیرون آمده و خودش را عطر زده است. فرمود زهرا جان! تو که محرم بودی، حضرت زهرا گفت: پیغمبر به ما فرمود از احرام بیرون بیایید.

اولین باری که پیغمبر دستور داد از احرام عمره بیرون بیایند در آن جا بوده است، سپس حضرت به «عمر» فرمود: تو تا آخر عمر به این پایبند نخواهی بود!! و عبارت؛

«متعتان کانتا محللتان فی زمن رسول الله و أنا احرمهما»

اشاره به همین است.

بعد حضرت گزارش کار را داد و پیغمبر فرمود علی جان برگرد با دوستانان که دارند می آیند با آنها باهم بیایید و مراقب آنها باش، امیرالمؤمنین برگشت در وسط راه در ده – پانزده کیلومتری «مکه» دید اینها به اموال بیت المال تصرف کرده اند و آنجا این اتفاق افتاده است.

در «مکه» این ۱۰- ۱۵ نفر رفتند نزد پیامبر شکایت کردند. شما اگر واژه ای «لا تشکوا علیا» را سرچ بزنید می بینید که در بسیاری از منابع اهل سنت آمده است.

«لا تشکوا علیا فوالله لهو اخیشن فی ذات الله»

قضیه تمام شد و رفت. فاصله این شکایت با «حدیث غدیر» هم حداقلش ۱۰- ۱۲ روز است، این قضیه قبل از رفتن حضرت برای حج تمتع و قبل از رفتن شان به «عرفات» و «منا» بوده است.

در هر صورت...

«معاذ» در جریان اعزامش به یمن برای امر قضاوت، عرض کرد که اگر در کتاب خدا و در سنت پیغمبر حکمی را پیدا نکنم؛

«أجتهد رأیی»

عزیزان خوب دقت کنید «أجتهد رأیی» «قسیم «کتاب» و «سنت» است نه این که از اقسام کتاب و یا از اقسام سنت باشد.

«فضرِب بیده فی صدري وقال الحمد لله الذي وفق رسول، رسول الله لما یرضی رسول الله»

این عبارت فوق را شاید بچه‌های کوچک اهل سنت هم را حفظ باشند. مسند «طیالسی» اولین بار این را نقل می‌کند، «ابن سعد» متوفای ۲۳۰ نقل می‌کند، «ابن ابی شیبه» متوفای ۲۳۵ که استاد «بخاری» هست نقل کرده است، «احمد ابن حنبل» متوفای ۲۴۱ چهارمین نفر است که نقل کرده است.

آقای «عظیم آبادی» که از معاصرین است متوفای ۱۳۲۹ در شرح «سنن ابی داود» این‌ها را خیلی مفصل نقل می‌کند و بعد نظر می‌دهد. می‌گوید:

«والحارث بن عمرو هذا مجهول»

می‌گوید: «حارث ابن عمرو» که در این جا در سند «مسند طیالسی» است؛

«یحدث عن أصحاب معاذ»

اصحاب معاذ هم مشخص نیست که چه کسانی هستند! لذا ایشان می‌آید و نقد قشنگی می‌کند و می‌گوید:

«والحارث بن عمرو هذا مجهول وأصحاب معاذ من أهل حمص لا يعرفون ومثل هذا الإسناد لا يعتمد عليه في

أصل من أصول الشريعة»

با این وضعیت همه چیز به هوا رفت!! به قولی نود، نود و نه درصد مبنای اجتهاد را یک روایتی قرار دادند که از دو جهت سند ندارد: یکی جهل «حارث ابن عمرو» یکی جهل «اصحاب معاذ». بعد می‌گوید:

« فإن قيل إن الفقهاء قاطبة أوردوه في كتبهم واعتمدوا عليه »

می‌گوید اگر کسی پرسید که این «معمولاً علیه» فقهای ما است این را چه کار کنیم؟

«قيل هذا طريقه»

ما به آن‌ها چه کار داریم؟ سند روایت این است:

« والخلف قلد فيه السلف »

هر عده‌ای از علما، علمای قبلش را تقلید کردند، علمای عصر ما، علمای عصر قبل را. همه‌اش تقلید است.

« فَإِنْ أَظْهَرُوا طَرِيقًا غَيْرَ هَذَا »

اگر آقایان روایت و سندی غیر از این دارند

« مِمَّا يَثْبُتُ عِنْدَ أَهْلِ النُّقْلِ »

سندی که قابل اعتماد باشد.

« رَجِعْنَا إِلَى قَوْلِهِمْ »

می گوید: «نحن ابناء الدليل»! سند محکمی به ما بدهند بر مبنای آن سند، ما هم عمل می کنیم.

«وَهَذَا مِمَّا لَا يُمْكِنُهُمُ الْبِتَّةُ»

این هم اصلاً امکان پذیر نیست. هیچگاه آقایان نمی توانند سندی برای این روایت اقامه کنند.

بعد می گوید:

«وَالْحَدِيثُ أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ لَا نَعْرِفُهُ إِلَّا مِنْ هَذَا الْوَجْهِ وَلَيْسَ إِسْنَادُهُ عِنْدِي بِمُتَّصِلٍ»

عون المعبود شرح سنن أبي داود، اسم المؤلف: محمد شمس الحق العظيم آبادي الوفاة: ۱۳۲۹، دار النشر: دار

الكتب العلمية - بيروت - ۱۹۹۵م، الطبعة: الثانية، ج ۹، ص ۳۶۹

این هم از آقای «ترمذی»! آقای «عظیم آبادی» هم از علمای بزرگ اهل سنت است. پاکستانی و از علمای آن جا است.

شارح «سنن ابی داود» است، خیلی فرد مطرحی است و همه قبولش دارند.

آقای «جمال الدین مزی» از علمای بزرگ اهل سنت و صاحب کتاب «تهذیب الکمال» است وفاتش سال ۷۴۲ هجری

است و صاحب کتاب «تهذیب الکمال» در ۳۵ جلد. «ابن حجر» هم آمده این کتاب را به نام «تهذیب التهذیب» تلخیص

کرده؛ یعنی «تهذیب تهذیب الکمال». دوباره ایشان این ۱۲ جلد را ۲ جلد به نام «تقریب التذهیب» کرده؛ یعنی «تقریب

تهذیب تهذیب الکمال»!

ایشان هم می‌گویند اصلاً «حارث بن عمرو» غیر از این یک مورد روایتی ندارد! اصلاً این آقا در طول عمرش یک روایت دارد که آن هم همین است.

«بخاری» هم گفته:

« لایصح ، ولا يعرف »

ذخيرة الحفاظ، اسم المؤلف: محمد بن طاهر المقدسي، دارالنشر: دار السلف- الرياض - ١٤١٦ هـ - ١٩٩٦م،

الطبعة: الأولى، تحقيق: د. عبد الرحمن الفريوائي؛ ج ٢، ص ١١١١، شماره ٢٣٦١

«ذهبی» می‌گوید:

«تفرد به أبو عون محمد بن عبید الله الثقفي عن الحارث... وما روى عن الحارث غير أبي عون فهو مجهول»

میزان الاعتدال في نقد الرجال، اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد الذهبي الوفاة: ٧٤٨، دار النشر: دار

الكتب العلمية - بيروت - ١٩٩٥، الطبعة: الأولى، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد

عبدالموجود، ج ٢، ص ١٧٥

آقای «عظیم آبادی» در ادامه می‌گوید:

«لكن الحديث له شواهد موقوفة عن عمر بن الخطاب وبن مسعود وزيد بن ثابت وبن عباس وقد أخرجها البيهقي

في سننه عقب تخريجه لهذا الحديث تقوية له كذا في مرقاة الصعود»

عون المعبود شرح سنن أبي داود، اسم المؤلف: محمد شمس الحق العظيم آبادي الوفاة: ١٣٢٩، دار النشر: دار

الكتب العلمية - بيروت - ١٩٩٥، الطبعة: الثانية، ج ٩، ص ٣٦٩

این آقا بعد از این که تمام این‌ها را سرزنش می‌کند می‌گوید بله از «عمر بن خطاب» و «ابن مسعود» هم شبیه این نقل

شده است. من روایت «عمر» را دارم. «ابن مسعود» را هم دارم. روایت «زید» و «ابن عباس» را هم پیدا کردم و نقل

خواهم کرد در ادامه به تکلیف آن‌ها هم یکی یکی خواهیم رسید.

ولی آنچه که برای آقایان مهم است این روایتی است که از پیغمبر نقل شده. این که «عمر» می‌آید افرادی را می‌فرستد و می‌گوید شما بروید قضاوت کنید اگر در قرآن و سنت نبود به رأی‌تان عمل کنید، ما دنبال سنت «عمر» نیستیم! ما دنبال این هستیم که آیا ما از خود رسول اکرم روایتی در تصحیح اجتهاد و افتای صحابه داریم یا نداریم؟

شما اول این را تثبیت بکنید بعد که تثبیت شد دوباره بیایید ببینیم که واقعاً صحابه چه کار کردند؟!

البته خود «عمر» و یا «ابن مسعود» صراحتاً دارند که ما به رأی خودمان حرف می‌زنیم.

«إن یکن صواباً فمن الله، وإن یکن خطأ فمني ومن الشيطان، والله ورسوله بریئان منه»

الحاوی الکبیر، اسم المؤلف: علی بن محمد بن حبیب الماوردی البصری الشافعی الوفاة: ۴۵۰، دار النشر: دار

الکتب العلمیة - بیروت - لبنان - ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۹ م، الطبعة: الأولى، تحقیق: الشیخ علی محمد معوض - الشیخ

عادل أحمد عبد الموجود، ج ۹، ص ۴۷۹

کسی که خودش اعتراف می‌کند، حرفی که من می‌زنم نمی‌دانم این حرف، حرف الهی است یا شیطانی است، با حرف همچنین آدمی ما می‌توانیم باب «اجتهاد» و «افتاء» را برای یک صحابی یا برای یک فردی باز بکنیم؟

آقایان می‌گویند که «المفتی یفتی عن الله» یا به قول مفتی اعظم «عربستان سعودی» تعبیرش این است که در حقیقت مفتی، نماینده خدا است!!

«ابن قَیم» می‌گوید:

«المفتی یوقع عن الله»

مفتی از طرف خدا، حق امضاء دارد.

آیا کسی که حق امضاء دارد می‌آید می‌گوید: «وإن یکن خطأ فمني ومن الشيطان، والله ورسوله بریئان منه»؟ ما

نمی‌دانیم اینها چه دارند می‌گویند!

بعد ایشان می‌گویند:

«وقال البخاري ... الحارث بن عمرو بن أخي ... عن أصحاب معاذ عن معاذ روى عنه أبو عون ولا يصح ولا يعرف

إلا بهذا مرسل»

عون المعبود شرح سنن أبي داود، اسم المؤلف: محمد شمس الحق العظيم آبادي الوفاة: ۱۳۲۹، دار النشر: دار

الكتب العلمية - بيروت - ۱۹۹۵م، الطبعة: الثانية، ج ۹، ص ۳۶۹

می گوید: تمامی این‌ها به همین روایت بر می‌گردد و این روایت هم مرسل است. چون اصحاب «معاذ» از اهل «حمص» هستند. اهل «حمص» هم که جزو نواصب بودند، «ابن تیمیه» به صراحت می‌گوید: دشمنان علی عمدتاً در منطقه «شامات» هستند.

بنابراین ما دنبال این هستیم که بدانیم آیا از نبی مکرم روایتی این‌چنینی داریم که بیاید رأی صحابه را مشرّع بداند؟ «أجتهد رأیی» یعنی شما مشرّع هستید.

آقایان می‌گویند شما شیعیان از ائمه حدیث نقل می‌کنید و می‌گویید ائمه ولایت تشریحی دارند. ما می‌گوییم اولاً ائمه (علیهم السلام) کل علوم‌شان به نبی مکرم بر می‌گردد.

مرحوم آقای «بروجردی» (رضوان الله تعالی علیه)، ۷۲ یا ۷۳ تا روایت در «جامع الاحادیث» خودش از امام صادق و ائمه دیگر نقل می‌کند که فرمودند:

«كلما أحدثكم فقد حدثني أبي عن أبيه عن جده عن أمير المؤمنين عن الرسول»

می فرمایند: ما سندمان این است حالا این سند، را ذکر بکنیم یا ذکر نکنیم؟ روایتی که ما می‌گوییم، واسطه ما در نقل روایت آباء و اجداد ما تا رسول اکرم است.

فرضاً هم اگر این‌ها ولایت تشریحی دارند ما روایات صحیح و معتبر از امیر المؤمنین از امام صادق، و امام باقر (سلام الله علیهم) در این زمینه داریم.

من همه آن‌ها را جمع کردم. تمام مواردی که ائمه (علیهم السلام) اجازه فتوا و اجتهاد داده‌اند. و این‌ها سنداً هم مشکل ندارد و اگر سنداً مشکل داشته باشد روایات مستفیض است؛ یعنی از امیر المؤمنین، امام باقر، امام صادق (سلام الله علیه) ما داریم. و این روایات در حد مستفیض هست.

حالا آن قضیه‌ای که در رابطه با عوام می‌گویند که فرمود: «فللعوام أن یقلدوه و...» را اصلاً کار نداریم. اصلاً ما آن‌جا کار نداریم. بحث ما این است که آیا از طرف ائمه (علیهم السلام) برای افراد، اجازه اجتهاد صادر شده یا اجازه اجتهاد صادر نشده؟ برای ما این خیلی مهم است.

«ابن حزم اندلسی» هم می‌گوید:

«وأما خبر معاذ فإنه لا یحل الاحتجاج به لسقوطه وذلك أنه لم یرو قط إلا من طریق الحارث بن عمرو وهو مجهول لا یدری أحد من هو»

الإحكام في أصول الأحكام، اسم المؤلف: علي بن أحمد بن حزم الأندلسي أبو محمد الوفاة: ٤٥٦هـ، دار النشر: دار

الحديث - القاهرة - ١٤٠٤، الطبعة: الأولى، ج ٦، ص ٢٠٧

می‌گوید: کسی نمی‌داند که «حارث ابن عمرو» چه کاره است؟ چون در تمام عمرش یک روایت، آن هم این روایت را نقل کرده است. این عمده ادله آقایان و این هم به اختصار نقد این دلیل‌شان!

در رابطه با «حدیث معبد»، هم یک بحثی شبیه به این است و اصلاً ارتباطی به این قضایا ندارد ولی آقایان آورده‌اند. من ان شاء الله مفصل در این زمینه حرف دارم.

در رابطه با قول «عمر» به «شریح قاضی» که او را می‌فرستد و به او می‌گوید:

«وما یتبین لك في السنة فاجتهد برأيك»

البصائر والذخائر، اسم المؤلف: أبو حيان علي بن محمد بن العباس التوحيدي الوفاة: ٤١٤هـ، دار النشر: دار

صادر - بيروت/لبنان - ١٤١٩هـ-٩٩٩م، الطبعة: الراجعة، تحقيق: د. وداد القاضي، ج ٦، ص ٣٢

این‌ها را آوردند که ما سندی برایش نتوانستیم پیدا کنیم. نامه «عمر» به «ابو موسی اشعری» است که من دوباره به طور مفصل روی آن بر می‌گردم و توضیح می‌دهم.

اما در رابطه با شیعه، ما دو تا روایت در «وسائل» داریم یکی روایت «هشام ابن سالم» از امام صادق (سلام الله علیه) است که می‌فرماید:

«إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمْ الْأُصُولَ وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تُفَرِّعُوا»

وظیفه ما این است که اصول را برای شما بیان کنیم، تفریع و اجتهاد از این اصول به عهده شما است.

می‌فرماید: ما کلیاتی بیان می‌کنیم مطلقاتی می‌گوییم عموماتی می‌گوییم، دیگر این مطلقات را شما به کجا می‌خواهید تطبیق بکنید؟ این عمومات را کجا می‌خواهید تطبیق بکنید این به عهده شما است.

روایت دوم هم از اصل «احمد ابن محمد ابن ابی نصر» که از اصحاب اجماع است و از «مشایخ الثقات» است که امام فرمود:

«عَلَيْنَا إِقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ»

شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، مؤسسة آل البيت علیهم

السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق، ج ۲۷؛ ص ۶۲

این دو تا روایت، ضرب المثلی در میان طلبه‌های ما است: **«عَلَيْنَا إِقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ»!**

صاحب «وسائل» هم می‌گوید این دو تا خبر، متضمن جواز تفریع بر اصولی است که از ائمه شنیده شده و قواعد کلیه‌ای است که از این بزرگواران اخذ شده است.

«لَا عَلَيَّ غَيْرَهَا»

نه بر غیر از آنچه که از ائمه نقل شده است.

سپس «شیخ حر عاملی» تقریباً نزدیک هفتاد و خرده‌ای روایت در جلد ۲۷ نقل می‌کند و ایشان می‌گویند در باب ۴، حدیث ۱- ۱۰- ۱۹- ۲۹- ۳۱- ۳۲- ۳۳- ۳۶ و در باب ۷ هم ۵۱ روایت در تقویت این حدیث شریف «عَلَيْنَا إِيْقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْنَكُمُ التَّفْرِيعُ» نقل می‌کند.

پرسش:

«شیخ حر عاملی» اخباری مسلک است؟

پاسخ:

بله اخباری مسلک هست ولی مجتهد است! اخباری‌ها دشمن اجتهاد نیستند!

دقت کنید دوستان بحث اصول یک فرقی دارد. آن اصولی که آن‌ها مخالف هستند با آن اصولی که ما الان داریم فرق می‌کند. آقای «مولا محمد امین استرآبادی»، یک حرف اشتباهی زد و فقها هم تو دهنی به او زدند و برای همیشه خاموش شد و بعد از آن «صاحب حدائق» اخباری است ولی بعضی از جاها، استدلالات فقهی دارد که برای من خیلی شیرین‌تر از «صاحب جواهر» است. شما ملاحظه بفرمایید. ایشان استدلال‌هایی می‌کند که آدم لذت می‌برد.

البته بله این‌ها یک مقداری نسبت به استدلال و استناد به روایات توسعه دارند؛ یعنی آن سخت‌گیری‌های که «صاحب جواهر» نسبت به روایات دارد، آن سخت‌گیری‌ها را «فیض کاشانی»، «شیخ حر عاملی» ندارد. «شیخ حر عاملی» صاحب «وسائل» یک کتاب فقهی مفصلی دارد.

در کتاب «وسائل» هم باب‌های که آورده این ابواب، فتوای ایشان است، روایات را برای اثبات آن فتوا آورده، همه این‌ها مجتهد بودند. این‌طوری نیست چون اخباری بودند با اجتهاد میانه ندارند. در زمان ائمه هم اخباری‌ها و کلامی‌ها بودند قلب ائمه را همین اخباری‌های زمان عصر معصومین خون کردند.

در هر صورت ...

فقط من یک عبارتی را بگویم و این بحث را تمام نکنیم. روایات دیگری هم از امام باقر و از امام صادق (سلام الله علیهما) در رابطه با صدور فتوا است.

امام علی (سلام الله علیه) به «قُثم ابن عباس» می‌گوید:

«وَ اجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ فَأَقْبِ الْمُسْتَفْتِي وَ عَلِّمِ الْجَاهِلَ وَ ذَاكِرِ الْعَالِمِ»

کلمه «عصرین» از باب غلبه است. یعنی صبح و شام بنشین و؛

« فَأَقْبِ الْمُسْتَفْتِي »

برای آن کسی که استفتاء می‌کند، فتوا صادر کن.

شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبي صالح)، اجلد، هجرت - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق،

ص ۴۵۷، خ ۶۷

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته